

● از سردلتنگی؛ در باره موسیقی ایران و هنرمندانش

نامه به یک هنرمند...

● امیرتحویلی - نائین

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد
هرآنکه روی ماهت به چشم بدبیند
برآتش تو بجز جان او سهند مباد
آورده اند که امپراتور جابری مخالفین خود را پس
از دستگیری، مقید به زنجیر در سیاهچالها زندانی
می کرد. آن سیاهچالها از طریق راهروهایی به قصر
امپراتور مرتبط می شد و کسی نیز به درستی از این
موضوع اطلاع نداشت. آنگاه وی در بزرها و میهمانیها
دستور می داد دیواره خارجی آن زندانها را به وسیله
آتش داغ کنند و به تدریج که درجه حرارت افزایش
می یافت ناله ها و فریادهای زندانیان نیز به بالاترین
حد ممکن می رسید و این ناله ها و فریادها در پیچ و خم
راهروهای منتهی به قصر، به تدریج تغییر کیفیت
می داد و به نغمه ها و ملودیهای خوش آهنگی مبدل
می گشت و از شنیدن آن نغمه ها امپراتور و
میهمانانش محظوظ می شدند.
این حکایت به زعم نگارنده، داستان محتوم ولی

نامکتوب روح هنرمند به طور عام و بالاخص روح
هنرمند موسیقی اصیل قوم ایرانی است.
در فصلی از سلسله مقالات مرحوم مهدی اخوان
ثالث شرح ملاقاتی آمده است از صادق هدایت و دکتر
تقی تفضلی که ظاهراً نوازنده سه تار بوده است
و غرض نیز طرز برخورد هدایت است با موسیقی اصیل
ایرانی که حتما خواننده و یا شنیده اید و در اینجا از ذکر
کلام به کلام آن خودداری می کنم تا آن جایی که از
شنیدن نغمه افشاری چنین پیش می آید که:
«و ناگهان صیحه ای از صادق برآمد و گریستن
گرفت زارزار...» و این که در آخر، این گفت و شنود
چنین به پایان می رسد:
«آنچه تو شنیده ای از افکار من، این عالم جادویی
را خبر است و بیشتر خبرها دروغ، اما اگر گاهی چنان
گفته ام نه از آن است که منکر عزت و شرف و بزرگی
این الحانم، خیر! من تاب این سحر را ندارم، که چنگ
در جگرم می زند و همه درد و اندوههای خفته را بیدار
می کند، به سرمنزل جنون می کشدم، می کشدم و من

تاب این را ندارم...»

به راستی درد و اندوهی که هدایت از آن نام می برد
از چه نوع است؟ درد بی یولی است؟ درد عاشقانه
است؟ یا درد بی دردی؟ البته که هیچکدام. این درد
ضمن آن که از نوع دردهای یدشده نیست، در محدود
زمان و مکان خاصی نیز نمی گنجد...
قتل عام چنگیزخان گرگ صفت، خون خوارگ
تیمور هراس انگیز، حمله اقوام بیگانه، ستمکار
امویان، عباسیان، ترکها، مغولها، غزها، افغانها
حکام ستمکار داخلی، آتش سوزیها، خشک سالیها
قحطیها زلزلهها، قهرهای طبیعت، طاعون، و
توفان، سیل، و نیز در کنار آنها، پیروزیها، آبادانیها
رونق اقتصادی، آموزش علم و هنر، رشد افکار
اندیشه های نو، امیدها، آرزوها، عشقهای پاک و...
اینها همه و همه در شکل گیری ردیفهای موسیقی
اصیل این سرزمین و به طور کلی هنر این مرز و بوم
اثر مستقیم داشته اند و بنابراین باید بپذیریم قبل
هرچیز موسیقی اصیل از آن اقوام و ملت با فرهنگ



■ قتل عام چنگیز، خونخوارگی تیمور، حمله بیگانگان، زلزله، قحطی و خشکسالی و طاعون و سیل و وبا در کنار پیروزیها و آبادانیهای مختلف، همه و همه در شکل گیری موسیقی و به طور کلی هنر ما اثر مستقیم داشته اند

■ صاحبان زر و زور فقط وقتی به موسیقی می اندیشند که فرزندان لوس و بی هنرشان آلتی از آلات مزخرف الکترونیکی را همراه سایر اسباب بازیهایشان یدک بکشند.

زانی است که ناز پرورده سیستم رفاه مادی نیستند، و آن کسی که فقط سجل احوال ایرانی دارد نمی تواند بد را صاحب و وارث این هنر بداند.

این اقوام و مردمان اصیل، امروز کجایند؟ هنوز توان آنان را در تربت جام، نیشابور، سنندج، مانشاهان، اصفهان، شیراز، شمال و جنوب و شرق و غرب این کشور جستجو کرد. آنها به یقین در پاریس و لندن و نیویورک نیستند. حتی آنها را که سرزمین و دریا به اندک بهانه بی ترک کرده اند نمی توان ایرانی نست؟ چه اگر زمانی نیز بوده اند، امروز جذب هنگ دیگری شده اند و با همه چیز «خود»ی وداع سوده اند: دیگر نمی توان در خیابانهای انفرنسیسکو آواز بیات تهران خواند که کوجه های ی و اصفهان جایگاه آن است ولو این که دیگر آن وجه باغها و کوی و برزهای قدیم را در اینجا هم وان یافت.

حتی در داخل کشور نیز هرجائی پذیرای این هنر - موسیقی - نیست. آیا تاکنون در نیافته اید که فقیرترین توانان و در عین حال آزاده ترین روحیه ها، ماشق ترین های موسیقی اصیل هستند و آیا تاکنون سسی شنیده است شاهزاده ای نی نواز باشد؟ آیا بلیا حضرتی را می شناسید که دل به گوشه دشتی سپارد و یا دشتستانی بخواند (مگر یکی از آنها چون رکان خاتون، مادر عفرتیه سلطان محمد خوارزمشاه که وقتی اسیر خان تاتار شد - در تاریخ آمده است که به هنگام مجلس شراب در چادر چنگیز می رقصید و رانه های حزین می خواند). آیا هیچ سرمایه دار دلالی سراغ دارید که عاشقانه وقت و نیرویش را در بی بهم کیفیات روحانی گوشه های طرز و بیداد صرف جاید؟

صاحبان زر و زور فقط وقتی به موسیقی و هنر می اندیشند که فرزندان لوس و بی هنرشان آلتی از آلات مزخرف موسیقی الکترونیکی را همراه سایر اسباب بازیهایشان یدک بکشند، آنهم در گوشه متروکی از انبارها و یا زیرزمینهای خود. اکنون بحثی از آنان در میان نیست آنها همیشه تصاویر خود را در کادری از فلز ارائه می دهند.

اما من می خواهم بدانم امروز هنرمندان طراز اول ما، این سلاطین بی تاج و تخت که بر قلب دوستانان هنرشان حکومت می کنند، تصاویر خود را در چه کادری می خواهند به ما نشان بدهند؟ و این سخنی است که از اول باید می گفتیم.

موسیقی ما بخشی از هویت ملی و فرهنگی ما است و هنرمند ایرانی باید شکرگزار این موهبت الهی باشد موهبتی که سمبلی از هویت ملی ما است. امروز در دنیای موسیقی، مصر را به ام کلثوم و ام کلثوم را به مصر می شناسند. برای اینکه او برای ملت و فرهنگ خود

اصیل بود و به این اصالت خود واقف بود و به رسالت خود نیز. و همه چیز را برای ملت خود می خواست.

امروز بعضی از موسیقی دانان ما تغییر هویت داده اند و یا سکونت دائم در ینگه دنیا به خیال خود بخشی از آمریکا را فتح کرده اند: در آنجا مانند میهن خویش کلاسهای موسیقی دایر کرده اند، کارگاه سازسازی ساخته اند و جالب این است که در غم از دست دادن میهن خود اشک حسرت نمی ریزند! اینان آیا نمی دانند اجرای اصیل دستگاه ماهور، کوهپایه های لرستان ایران را می طلبد و نه کوهپایه های راکی را. آنها که بدین راحتی به سرزمین خود پشت کرده اند، هرگز دلبند به کشور خود نبوده اند اما دیگر چه جای آن است که بهترین هنرمندان عزیز ما نیز هر روز راهی آن دیار گردند تا آخرین آثار خود را ابتدا به آنها هدیه کنند در حالی که هرگز حتی برای یک بار نیز به یکی از نقاط دوردست این مملکت نرفته اند تا دریابند عشق پاک چگونه درد جوانان نشان موج می زند و چگونه یک نغمه شور و گوشه عشاق، روح و روانشان را تسخیر می کند. و ما بسیاری از آنچه را که پیرامون موسیقی اصیل می خوانیم و می شنویم خلاصه شده است از آنچه که از تهران - لندن، تهران - پاریس، تهران - نیویورک و یا از تهران - لوس آنجلس به دستمان رسید! در اشعار متقدمین از ستاره ای به نام سهری یاد می شود که در دوردست ترین نقطه آسمان سوسومی زند، و امروز بسیاری از هنرمندان صاحب نام ما چندان از میانه زمینی (همانند سهری) دورند که دست کمتر کسی به دامانشان می رسد در صورتی که هنرمند باید از هر کسی بیشتر و بیشتر به مردم و جامعه خود نزدیک تر باشد.

اگر نویسنده قصه و رمان در لحظه لحظه های زندگی توده ها حضور نداشته باشد، چگونه قادر خواهد بود تصویرکننده راستین چهره قهرمانان خود شود؟ امروز اگر می بینیم ادبیات معاصر ما با همه سروصدا و بیا و برویی که دارد کاندید هیچ جایزه بین المللی نشده است و اشاره ای هم به آن فرضا در فرهنگستان است که هم نمی شود، نمی توانیم همیشه گناه را به گردن استعماری بودن این جوایز بیندازیم. باید قبول کنیم که بسیاری از نویسندگان ما بجز روان نویس، هیچ ابزار دیگری دستشان را خسته نکرده است و نمی دانند رسوب ذرات سرب در حفره های روی و در عمق دوپست متری زیرزمین یعنی چه؟ آنها هیچگاه چلنگر نبوده اند تا دریابند زبان دم و کوره و پتک و سندان را بسیاری از آنها در خانه های لانه زنبوری رو به آسمان رفته و در فضایی سرشار از دود و بدون اکسیژن و در کنار سوسیس و کالیاس و همبرگر و سینما آتلانتیک و... شعر نو سرورده اند و قصه نوشته اند. آنها جز در چهارچوب و متناسب با نیازهای فرعی و غیر

اصیل خود، حرفی زده اند. از آزادی سخن گفته اند تا صرفا بتوانند بگویند در تهران مشکل مسکن و ترافیک و دود، چنین است و چنان است.

به یاد دارم سالها پیش مسافری که از سرزمین فراعنه بازگشته بود، چنین می گفت: آنگاه که کنسرتی از ام کلثوم خواننده شهیر مصری از رادیوها پخش می شد شهر را سکوتی روحانی فرامی گرفت و از هیچ اتومبیلی صدای بوق شنیده نمی شد. انگار صوت القا ره همه چیز و همه کس را به سکوت دعوت می کرد. می گویند در جنگ رمضان سرود حریتی حریتی ام کلثوم تاثیر بی شکر در شکستن استحکامات بارلو و عقب راندن صهیونیست ها داشت او یکی از پستوانه های اقتصادی مصر بود او یکی از ماندنی های تاریخ مصر بود، همانند اهرام. در سکوت ابدی رفت، آنگاه که چون نیل در خروش ابدی بود، او هنرش را به چیزی نیالود و اگر جز این بود برایش عزای عمومی اعلام نمی کردند و تشییع جنازه اش از مراسم به خاک سپاری عبدالناصر، باشکوه تر نبود.

آیا ما با این همه فرهنگ و تاریخ نباید در انتظار یک هنرمند بزرگ درخور تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم باشیم؟ و آیا از این بابت نیز باید در حسرت بمانیم؟ شاید هم در گذشته های دور و نزدیک چنین هنرمندانی بوده اند. شاید عارف و کلنل و شیدا و یا بامشاد و باربدونکیسا، حتی بزرگتر از ام کلثوم ها و دیگران بوده اند. به درستی که اگر عارف نیم قرن دیرتر به دنیا آمده بود، اکثر هنرمندان ما در برابرش پاک پاک می باختند. عارفی که از مال دنیا هیچ نداشت در صورتی که می توانست از درآمد تنها یک کنسرتش صاحب همه چیز بشود. او آن قدر نظر بلند بود که می گفت هر وقت ایران آباد شد همه اش از آن من است! ولی افسوس که امروز طور دیگری شده است. چیزی نمانده است تا هنرمند و سرمایه دار و بازاری دلال، همه در بست در یک جریان مدار بسته قرار گیرند. البته نمی توان هنرمند را در تنگنا قرارداد و از تمام مواهب و امتیازات یک زندگی مادی محروم کرد، چرا که او خود یک انسان است، با تمامی نیازهای یک انسان و دیگر این که او خود تنها نیست و در حلقه یک زندگی فامیلی و خانوادگی گرفتار است ولی این می تواند حدود مشخصی داشته باشد و اگر حرص و آرزو از خود دور کند بسیاری از ایرادها خود به خود منتفی می شود.

هنرمند ذاتا زیبا اندیش است. تولستوی می گوید: «آنچه سودمند است زیبا نیست، و آنچه زیبا نیست هنری نمی باشد.»

رسالتی که بر دوش هنرمند سنگینی می کند از تحمل هر کسی خارج است و برای همین است که جامعه برای هنرمند نوعی قداست و روحانیت قائل است.

■ به یاد داشته باشید که نرون خونخوار دیوانه هم بعد از به آتش کشیدن رُم، بالای تپه‌ای شراب می‌خورد و شعر می‌سرود و چنان می‌زد و خود را هنرمندی بزرگ می‌پنداشت!

■ امروز بعضی موسیقیدانان ما در آمریکا با غم از دست دادن میهن خود اشک می‌ریزند. اینان آیا نمی‌دانند اجرای اصیل ماهر کوهپایه‌های لرستان ایران را می‌طلبند...

هنرمند راستین بسیاری از نیازهای روحی و روانی خود را در فعل و انفعالات هنری خود جستجو می‌کند و از سرچشمه این رود عظیم سیراب می‌شود، و به همین دلیل است که هنرمند واقعی و خداشناس در ذات خود به سوی کمال و استغنا پیش می‌رود و کسانی که هنر خود را به بازار می‌برند تا در معرض بیع و شرع قرار دهند، دیگر آن هنرمند اصیلی نیستند که به رسالت هنری و تاریخی خود آگاه است. اینان همان کسانی هستند که بعضاً از کساد بازار هنر شکوه دارند و این طبیعی است که آنچه به بازار مربوط شود، زمانی کساد هم به دنبال خواهد داشت. این چنین هنرمندانی باید برای حفظ وضعیت خود به اتحادیه‌های صنفی و شرکتهای بیمه بپیوندند تا از آفتهای اقتصادی مصون بمانند! اما بدانند که دیگر قدیس نیستند.

نکته‌ای دیگر که به درستی باید بدان پرداخته شود، درک کیفیات ارتباطی شعر و ادبیات و موسیقی و همین طور دیگر هنرهاست. چگونه باور کنیم که کسی بدون درک مفاهیم عرفانی غزلیات مولانا و عطار و دیگران بتواند بر غنای موسیقی بیفزاید، و همان طور بالعکس، چه قدر ناپسند و نازیباست که کسی بدون درک ارتباط آهنگین کلمات در شعر حافظ، غزلش را بخواند. به نظر می‌رسد شعر ما و حتی نثر متقدّمین ما ابتدا در ساختار خود موسیقایی و دارای وزن بوده است و بعد صاحب معنی. بسیاری از مردم قبل از درک مفاهیم شعری شعرا، از موسیقی نهفته در مصراعها و بیتها لذت می‌برند، چیزی را که می‌خواهم از مطالب فوق استخراج نمایم آن است که چرا باید هر آنکس که از راه رسید تنها به صرف داشتن صدائی خوب و دانستن چند مقام موسیقی، کاست روانه بازار کند و به طور کلی بیان گر هنری باشد که با همه بی‌بضاعتی تاکنون چند صفحه درباره آن مطلب نوشته‌ام، به یاد داشته باشید که نرون امپراتور خونخوار و دیوانه رم باستان هم پس از آنکه شهر عظیم رُم را به آتش کشید. بالای تپه‌ای مشرف به شهر در پناه شعله‌های سرخ فام حاصل از آتش سوزی، شراب می‌خورد و شعر می‌سرود و چنگ می‌زد و آواز می‌خواند و خود را هنرمندی بزرگ می‌پنداشت. چرا با هر هنرمند خطاطی که گفتگو می‌کنند، از تزکیه نفس و عرفان سخن می‌گویند؟ اگر یک کلام، زیبا نوشتن «عرفان» می‌خواهد، چرا فلان نقاش از صداقت و درستی سخن به میان می‌آورد به راستی صداقت و عشق، چگونه با رنگ و روغن و آبرنگ روی بوم تجلی پیدا می‌کند و چرا فلان مجسمه‌ساز که فقط با سنگی بی‌جان در جدال است، از کشف و شهود و اشراق سخن می‌گوید.

آیا اساتید موسیقی از شاگردان و هنرجویان خود درباره لزوم فراگیری اوزان شعری و مطالعه شعر و

ادبیات چیزی می‌پرسند؟

تا جایی که من دریافته‌ام شعر در مسیر تکاملی خود در اوزان و قوافی قدیم، لزوماً موسیقی اصیل را در کنار خود داشته است و کسی حق ندارد بدون مطالعه کافی در شعر و ادبیات متقدّمین ما، در موسیقی شنونده‌ای را به طور جدی مخاطب قرار دهد؛ که این عرصه سیمرخ جولانگاه هر پرنده ناتوانی نیست.

چه قدر هنرمندان واقعی در طول تاریخ رنج بردند و چه قدر تحقیر شدند تا نتوانستند موسیقی را به جایگاه واقعی خود برسانند. من نمی‌دانم گناه حسین تهرانی چه بود که گفته بود: پنجاه سال توی سرم کوبیدند و من هم پنجاه سال کوبیدم توی سر ضرب تا درست شد! عارف همین طور سوخت و سوخت تا تمام شد. درویش خان که نمی‌خواست عملاً طرب باشد کم مانده بود انگشتانش به امر شاهزاده قاجار قطع شود. کلنل وزیری تمام آرزوهای حتی حامیان خود را که از اوساز زدن به رسم مجالس گذشته را می‌طلبیدند نقش بر آب کرد. هیچ جامعه هنری در همه تاریخ بین همه ملل عالم به اندازه جامعه هنری ایران بالاخص موسیقیدانان فهم اصیلش آن قدر مورد ستم و بی‌مهری قرار نگرفته است، تحمل این همه حقارت و ظلم، این همه بی‌مهری و ستم جز به تولای عشق به موسیقی نبوده است، چه قدر تلخ است این حقیقت که در هیچ شجره انسانی هنوز که هنوز است افتخار هیچ کس به اجداد موسیقیدانش نیست. من نمی‌دانم در گذشته در محیط دربار سلاطین و خلفا با موسیقی ما چه کرده‌اند که این چنین دچار سرنوشتی غم‌انگیز گردیده است. تنها باید سپاسگزار و منت‌پذیر مولانا و دیگران بود که از بابت جلوه و شخصیتی که به نی و نی‌نوازی دادند توانستند آن را زنده نگهدارند تا دریچه‌ای باشد به جهان مسدود و محدود موسیقی این سرزمین.

به هر حال آنچه امروز به دست ما رسیده، يك سرمایه ملی است. ممکن است در نقاشی یا سینما و تئاتر، کسی بنیان‌گذار مکتب خاصی باشد و حتی در موسیقی ملل دیگر نیز؛ ولی این ویژگی در موسیقی اصیل ایران نهفته است که دستگاه ماهر و یا شور را به هنرمند بخصوصی انتساب نتوان داد، شاید این هم جزئی از ویژگیهای خلقی قوم آریائی - اسلامی این سرزمین باشد. به نظر می‌آید در ساختار موسیقی اصیل کسی نمی‌تواند سهم شخصی و خصوصی و فردی زیادی داشته باشد و هیچ کس را نمی‌توان به درستی آهنگساز نامید، چرا که چهارچوب کلی گوشه‌ها و ردیفها از قدیم چنین بوده و در آینده نیز علی‌القاعده تغییری نخواهد کرد، به همان دلیلی که انسان در تولدش دارای دو گوش و دو چشم و یک زبان است، بیات اصفهان همانند کیفیت شیرینی عسل کمیابی که از شهد گل‌های ایران زمین گرفته شده باشد

تغییر ناپذیر است و تنها طرز ارائه آن است که ظاهراً کمی تنوع ایجاد می‌نماید.

بنابراین شاید بهتر است در مورد موسیقی اصیل واژه «تنظیم‌کننده» را به کار ببریم تا «آهنگساز». که آن دختر قالی‌باف را به دقت بنگرید که بد داشتن قوانین کلاسیک موسیقی، دو بیتی‌های باباط را دشتی یا دشتستانی می‌خواند و یا آن پیرمرد عارف مثنوی مولانا را در افشاری و سه گاه، و ساقی نام صوفی‌نامه را در ماهر و همایون. ولی تصور نمی‌کسی بتواند موسیقی باخ یا موزارت را به شرحی رفت، زمزمه نماید. این بحث، از شناخت علم موسیقی به طور جدی جداست. اگر تنفس خود به خ انجام می‌شود، آگاهی به چگونگی علمی جهاز تنفس حرف دیگری است. بگذریم. نتوانستم آنچه را لازمه نوشتن بود به درستی در این شکوه‌نامه، به یاد برسانم. بیتی می‌تواند پایان‌بخش افکار پریش باشد:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدن
به هر حال به هوش باشید که من بی‌نام و نشان
بخش ناچیزی از آنچه باید گفته شود گفتم و به نا
توجهیاتی که ممکن است کسی زحمت اندیشیدن
آن را به خود بدهد، قبلاً اندیشیده‌ام و اگر کس
منصف باشد دست رد بر سینه‌ام نخواهد زد که تار
بی‌رحمانه ولی منصفانه قضاوت خواهد کرد.



مسابقه عکس به مناسبت دهه فرخنده فجر

به انگیزه فرارسیدن سالگرد پیروزی ملت مسلمان ایران و به منظور اعتلای فرهنگ معدنی و صنعتی، عموم هنرمندان عکاس کشورمان را به شرکت در یک مسابقه عکس تحت عناوین زیر دعوت می‌کنیم:

۱- معدن

۲- کار و معدن

۳- صنعت و معدن

۴- صنایع وابسته به معدن

۵- معدن و طبیعت

از میان آثار رسیده با نظر داوران تعدادی برای نمایشگاه ویژه‌ای که در سوم خرداد ماه سال ۷۱ و به مناسبت هفته معدن در محل این وزارت برپا می‌گردد، انتخاب خواهد شد و به ده عکس برتر «جوایز ارزنده‌ای» تعلق خواهد گرفت.

به اطلاع علاتمندان به شرکت در این مسابقه می‌رساند:

۱- برای شرکت در مسابقه، عکس و اسلاید در هر اندازه (اعم از رنگی و یا سیاه و سفید) پذیرفته می‌شود و از لحاظ تعداد محدودیتی وجود ندارد.

۲- چون آثار در دو گروه تک عکس و مجموعه عکس در مسابقه شرکت داده می‌شود، لذا، ضرورت دارد شرکت کنندگان در پشت عکس‌های ارسالی «تک عکس» و یا «مجموعه عکس» را قید نمایند.

۳- عکس‌های برگزیده در مجموعه نفیسی با نام هنرمندان عکاس چاپ خواهد شد.

نکات قابل توجه:

الف: در صورت نیاز لازم است نگاتیوها در اختیار این دفتر قرار داده شود.

ب: آثار ارسالی باز پس فرستاده نمی‌شود.

ج: آثار باید بگونه‌ای ارسال گردد که حداکثر تا تاریخ ۷۱/۱/۲۰ به این دفتر رسیده باشد.

د: ضروری است شرکت کنندگان در مسابقه نام، نام خانوادگی، نشانی، تلفن و همچنین محل و زمان دقیق عکسبرداری و عنوان اثر را در پشت عکس ثبت نمایند.

نشانی: خیابان کریمخان زند - ابتدای خیابان حافظ - نرسیده به پل، ساختمان شماره ۲ وزارت معادن و فلزات -

دفتر روابط عمومی، کد پستی ۱۵۹۳۹

تلفن: ۸۹۵۶۸۶ و ۸۱۰۷۴۷۷

دفتر روابط عمومی

